

آثار وافکار حکیم سبزواری

محمود عنبرانی

نمودار بکاربردن خرد و ارج نهادن به اندیشه و تفکر است. نویسندگان اسلامی تصریح کرده‌اند به این که علوم عقلی در ایران وجود داشته ولی دستبرد حوادث، آثار آن را از میان برده است...»^(۱)

در آیین مزدا، کتابهای بندهشن و دنیکرت از زردشت پیامبر و سرانجام آثار مسعودی، این حوقل و دیگر نوشته‌های دانشمندان ایرانی و خارجی، این مسأله منعکس است. در آثار زردشتی از کلمه «داناگان» که معنی حکیمان و فیلسوفان است سخن به میان آمده... ولی از آن همه، متأسفانه نوشته‌های کمی به دست ما رسیده است.

«...تصور این که منابع یونانی یگانه سرچشمه مسلمانان برای علم و حکمت بوده... نادرست است زیرا مسلمانان در قرن دوم و سوم دسترسی به منابع ایرانی نیز پیدا کرده بودند و نشانه‌هایی از این منابع در... (علوم) و فلسفه مشاهده می‌شود».^(۲)

بنا به پژوهشهای انجام شده، کمتر شهر و روستایی است که فیلسوف، عارف و عالم... در خود نپرورانده باشد. اینک با نگاهی گذرا فیلسوفی را از خطه خراسان (سبزواری) یاد می‌کنیم که «حاج ملا هادی» نام داشت و اگرچه بسیار دربارها و نوشته‌اند، این مقاله یادی است دوباره و چکیده‌ای است از آنها.

او، متخلص به «اسرار» و معروف به

پیشگفتار:
ایرانیان از دیرباز به فلسفه و علوم فلسفی و عقلی توجه می‌کرده و به این گونه مباحث علاقه وافر داشته و برای دانشمندان و دانش‌پژوهان این رشته ارزش ویژه‌ای قائل بوده‌اند.

«... کتابهایی که به زبان فارسی میانه باقی مانده و در آن سنتهای دینی و مسائل فلسفی و جهان‌شناسی مطرح گشته بخوبی

اساتید چیزی نگاشته شود، موجزی می‌نگارد که: در سن هفت یا هشت سالگی شروع به صرف و نحو کردم والدنا (حکیم مهدی) الفاضل حشرالله تعالی مع‌الاکخیار، عزم بیت‌الله‌الحرام فرمودند. مراجعت، در شیراز به رحمت ایزدی پیوستند و حقیر تا عشره کامله از عمر خود در شهر سبزواری بودم و بعد جناب مستطاب فضائل مآب عالم عامل و فاضل کامل و حبرجامع متقی وارع و فقیه بارع، عابد ماجد و ناسک متعهد زبدالاشراف‌المستغنی من‌الاصاف حبیب مهجتی و ابن عمته المستعد فی‌النشأتین الحاج ملا حسین السبزواری اعلی‌الله مقامه که سالها در مشهد مقدس مشغول تحصیل بود و والدش با والد داعی جمع‌المال رحم‌الله علیهما، مرا از سبزواری به مشهد حرکت داد و آن جناب انزوا و تقلیل غذا و عفاف و اجتناب از محرمات و مکروهات و مواظبت بر فرایض و نوافل را مراقب بوده و داعی را هم چون در یک حجره بودیم در اینها مساهم و مشارکت داشت و کینونت ما بدین سیاق طسولی کشید و سنواتی ریاضات و تسلیمیتی داشتیم و آن مرحوم استاد ما بود در علوم عربیه و فقهیه و اصولیه، ولی با این که خود کلام و حکمت دیده بود و شوق و استعداد هم در ما می‌دید، نمی‌گفت، مگر قلیلی از ریاضی.

* آخوند ملا علی نوری (متوفای ۱۲۴۶ هجری قمری) از حکیمان بزرگ، شاگرد آخوند ملا اسماعیل خواجوی و آقا محمد بیدآبادی بوده، اصلاً مازندرانی و اهل نور است. وی از آنجا به اصفهان آمده و به تدریس دانش حکمت مشغول بوده است.

○ انیت، یعنی شخصیت و تعین.

«سرکنار حاجی» است. در سال ۱۲۱۲ هجری قمری دیده به جهان گشود. پدرش «حکیم مهدی بن هادی بن مهدی» از علمای بنام سبزواری بود.

نقل شده که در حدود هفت یا هشت سالگی آموزش صرف و نحو را آغاز کرده و تا ده سالگی در سبزواری می‌زیسته است. حکیم مهدی در سفر حج، هادی را به همراه برده و هنگام بازگشت در شیراز وفات یافته و او تنها به سبزواری برگشته است.

عمه‌زاده‌اش، «حاج ملاحسین سبزواری» که مدتها در حوزه علمیه مشهد بود او را از سبزواری به مشهد برده است. آن دو با هم در یک حجره بودند. وی از محضر حاج ملا حسین کسب فیض می‌کرد و در علوم عربی، فقه و اصول پیشرفتهایی نصیبش شد، و علوم عقلی و دینی را به پایان رساند. «... به پیروی از حاج ملا حسین ضمن تحصیل به ریاضت پرداخت... اموال و املاک خود را ترک کرد و به اصفهان رفت تا حکمت بخواند...»^(۳)، در اصفهان به مدت پنج سال نزد «ملا اسماعیل اصفهانی»، حکمت آموخت، پس از فوت استادش، در محضر «ملا علی نوری» به کسب حکمت ادامه داد. در همین ایام روزی یک ساعت در جلسه درس «آقا محمد علی» یا «آقا محمد تقی نجفی» فقه می‌آموخت.

درباره شرح حال این دانشمند هر چه نگاشته شود بهتر از آن نیست که خودش با تواضع در سن شصت و چهار سالگی به نگارش در آورده است. اینک عین آن شرح مختصر به قلم وی نقل می‌شود.

«چون بعضی از اجداد مستدعی شد که از کیفیت تحصیل خود و انیت[○] آن و تعیین

پس عشره کامله با آن مرحوم در جوار معصوم بسر بردیم، تا این که شوق به حکمت اشتداد یافت و آوازه حکمت اشراق از اصفهان، آویزه گوش و دل بود و از علوم نقلیه و دینیّه حظوظ متواتره و سهام متکثره به فضل خدا یافتیم. پس عزیمت به اصفهان نموده و املاک و اموال بسیار بجا گذاشته، از خراسان حرکت کردیم و قریب به هشت سال در اصفهان ماندیم و انزوا و مجانبیت از هوی به تأیید خدا، مزاج گرفته تسوفیق تحصیل علوم حقیقیه و ریاضات شرعیّه داشتیم و اغلب اوقات را صرف تحصیل حکمت اشراق نمودیم. پنج سال حکمت دیدیم، خدمت زبدة الحکماء الالهیین فخر المحققین و بدر العالمین و العاملین و المتخلق باخلاق الروحانیین بل باخلاق الله، جناب حقایق آگاه آخوند ملا اسماعیل قدس سره* تا مرحوم شدند. دوسه سالی بالا اختصاص خدمت حکیم متّله استاد الكل المحقق الفائق و النور الشارق آخوند مـسـلـاعـلی قـدس الله نفسه و روح مسه، حکمت دیدم و دو سه سالی در اوایل ورود به اصفهان به فقه مولی النبیّه العالم الوجیه و المحقق الفقیه آقا محمد علی مشهور به نجفی اعلی الله مقامه ساعتی حاضر می شدیم. چون به خراسان آمدم، پنج سال در مشهد مقدس به تدریس حکمت مشغول بودم و قلیلی فقه و تفسیر، زیرا که علماء اقبال بر آنها و اعراض از حمت بکلیه داشتند، لهذا اعتنای داعی به حکمت سیما اشراق بیشتر بود و بعد از آن سفر بیت الله داعی، دو سه سالی طول کشید. حال بیست و هشت سال است که در دار المؤمنین سبزوار به تدریس حکمت مشغولم. این است

اسباب ظاهره و در حقیقت، اله هدانی
و علمنی و ربانی.
دیده‌ای خواهم سبب سوراخ کن
تا سبب را بر کند از بیخ و بن
و السلام (۴)

درباره زندگی و احوال ظاهری سرکار حاجی، آنچه را که خود قلمی نکرده است دیدگاههایی هست. اینک خلاصه‌ای از قول دو پسر ایشان به نگارش در می‌آید:
در کتاب تاریخ حکما و عرفا بنا به نوشته اعتماد السلطنه به نقل از دو فرزندش: آقا محمد اسماعیل و آقا عبدالقیوم و همسر کرمانی حکیم، آمده است که ثلث آخر شب را همیشه بیدار بودند و در تاریکی عبادت می کردند. سپس دو پیاله چای پررنگ پیااله چایخوری تقریباً به اندازه فنجان شیرخوری است [در هر پیاله دوازده مثقال قند می ریختند. این دو پیاله چای و مختصری صبحانه نیروی نیم روز ایشان را تأمین می کرد. نهار معمولاً دوغ و شام ساده و مختصر بود. پس از صرف شام در صحن حیاط لختی پیاده روی می کردند. سپس در بستری غالباً بدون تشک می خوابیدند...
چند جلد کتاب، کتابخانه ایشان را تشکیل می داد. چهل و پنج سال یک قلمدان اصفهانی امور نوشتاری حکیم را انجام

* آخوند ملا اسماعیل واحد العین فرزند ملا محمد سمیع، حکیم و فیلسوف از مشهورترین شاگردان آخوند ملا محمد علی نوری است. در زمان او تدریس حکمت و فلسفه در اصفهان بدو اختصاص داشته، و در سال ۱۲۷۷ هـ. ق. دعوت حق را لبیک گفته است. (دیوان حاج ملاهادی سبزواری، شرح حال و تاریخ ادبیات، سال چهارم، رشته فرهنگ و ادب).

پیش نمازی نکرد و به مهمانی نرفت و بار و ساری بلدش، هم بزم نشد تا از آنها پیش افتد و در صدر نشینی و سفره چینی و مجموعه غذا گذاردن و برداشتن و قلیان و دعا کردن روضه خوان و دست بوسیدن عوام رعوتی ظاهر سازد.

یک زندگانی ساده بی آرایش بی خود نمایی نمود..... و ثروتی نینسند و خت و اولادش را متجملأ بار نیاورد و آنها را عادت به رعیتی داد.....» (۵)

چگونگی تحصیل حکیم از قول داماد او

۱- بخشی به نقل از اظهارات شخص

حکیم: (۶)

«چون در آن زمان اصفهان دارالعلم بود زودتر از موسم به اصفهان رفتم که درک فیض علمای آنجا را بنمایم. قصد اقامت یک ماهه نمودم و به درس حاجی کلباسی و مرحوم شیخ محمد تقی حاضر می شدم. و در تفحص محاضر دیگر نیز بودم.

روزی از درب مسجدی که قدری از صحن او در معبر نمایان بود، عبور می کردم. جمعی از طلاب [را] در آنجا دیدم، به خیال محضر فقاہت و از دستم، جمعیت را از صد متجاوز دیدم، در حالی که علیه ارذل الثیاب، خیلی با وقار و سکینه و طلاب از طرفین حریم شایانی برای او قرار داده بودند. چون شروع به درس کرده، دیدم علم کلام است و مسأله توحید، حسن تقریر و آداب محاوره اش با شاگردان مرا مفتون گردانید، سه روز متوالی به آن محضر شریف رفتم، و یافتم تکلیف شرعی خود را در اقامت و تحصیل این علم شریف. مؤونه سفر حج را به کتاب و لوازم اقامت

می داد.... یک روز آب عمید آباد و یک شبانه روز آب قصبه و یک باغ میوه هزینه زندگی حکیم را تأمین می کرد و از آن به نیازمندان می بخشیدند.

در دهه آخر صفر ده شب روضه خوانی داشتند و شام آبگوشت برای فقرایی که شل و کور و عاجز بودند می خوراندند و به هر کدام یک قران پول می دادند.



درباره احوال باطنی حکیم دیدگاههای فراوانی است که همگان درباره زهد و پارسایی وی داد سخن داده اند. اینک عین نوشته کیوان قزوینی نقل می شود: «اولاً می گویم هیچ کس اسباب قطبیت را مانند حاج ملاهادی نداشت. از علم و حکمت و زهد بی پایان که از راه علم دخلی ننموده و معاشش منحصر به اجاره ملک مورثی اش بود و از مسلمیت نزد عالم و عامی که اگر ادعا می نمود لخرت الناس سجداً له و امتیاز تاریخی او آن بود که با توفیر و تسهل اسباب ریاست ترک هر گونه ریاستی نمود، حتی

بودند و هر دو علم را درس می‌فرمودند، شاگردان مجتهد صاحب فتوا و مسند ترافع در مشهد و سبزواری داشتند، در علم طب نیز بهره‌وفای داشتند، و از قرار تقریر آقا محمد صادق، پسر ملاعلی، مجتهد کرمانی که همدوره داعی بودند، واز پدر ایشان نقل می‌کردند، ایام توقف حاجی مرحوم در کرمان مشغول ریاضت بوده است.

مرحوم حاج سید جواد، شیرازی الاصل، امام جمعه، که از اعظام فضلی عصر بوده است یکی از درسهای او کلیات قانون بود و مسأله مشکلی محل نظر و گفتگو بوده است یکی از تلامذه آقای حاج سید عبدالجواد که در همان مدرسه که محل توقف حاجی مرحوم بوده است، برحاجی وارد شده بود. واز حالات و تحصیل ایشان.. [و] همان مسأله را پرسیده... جوابی شنیده بود. فردا همان جواب را در محضر مرحوم حاجی سید جواد گفته بود. سید مرحوم فرموده بود، این بیان از فکر تو نیست. از کجا تحصیل کرده‌ای؟

آخوند تلمیذ گفته بود: «شخصی از اهل خراسان به مدرسه ما آمده است، دیروز من به حجره او رفتم، و از حالات وی مستفسر شدم، در ضمن این مسأله را پرسیدم، این جواب را داد. مرحوم سید فرموده بودند: معلوم می‌شود مرد فاضلی است و غریب هم هست...»

«پس از بازگشت از اصفهان، قدری از اموال موروثی را به فقرای ارحام انفاق فرموده بسود... و ده شب در عساشورا روضه می‌خواندند، و مجلسی مختص فقرا بود و غذا، نان و آبگوشت بود، از طلاب مدرسه هر کس مایل بود می‌رفت، [حاجی ملاهادی]

صرف کردم، ده سال الاکسری، در محضر آن استاد بزرگ مرحوم آخوند ملا اسماعیل، مشغول تحصیل بودم.

پس از پنج، شش سال در حوزه منتجه آن مرحوم، که پس از فراغت از درس خود به محضر مرحمت مآب، آخوند ملاعلی نوری می‌رفت، من هم حاضر می‌شدم. پس از اقامت هشت سال، در سنه هزار و دو بیست و چهل «۱۲۴۰» هجری قمری که... شیخ احمد احسایی به اصفهان آمدند، حسب الامر آخوند نوری، با شاگردان به درس شیخ حاضر می‌شدم. مدت پنجاه و سه روز، به درس ایشان رفتم... ولی فضل ایشان در پیش فضلی اصفهان نمودی نکرد.

در اواخر سنه چهل و دو که مرحوم استاد آخوند ملا اسماعیل به سمت تهران تشریف فرما شدند. من هم شد رحال به سمت خراسان نمودم. و محل اقامت را مشهد مقدس قرار دادم و در مدرسه حاجی حسن، علوم عقلیه و نقلیه را مباحثه می‌کردم.

در اواخر سلطنت خاقان، به مکه مشرف شدم، در مراجعت که در بندرعباس از کشتی بیرون آمدم، قافله حاضری به سمت کرمان عازم بود، به کرمان رفتم، راهها به جهت فوت خاقان نا امن بود...»

۲- بخشی دیگر از قول داماد ایشان: «قریب سالی در آنجا [کرمان] متوقف بوده، عیال اول، والده مرحوم ملا محمد، پسر بزرگ، فوت شده بود، در کرمان عیال دوم را اختیار فرموده، که دو پسر: جناب آقا عبدالقیوم و مرحوم آقا محمداسماعیل و سه دختر از عیال کرمانیه بودند.

بعد از مراجعت از مکه معظمه، ده سال از زمان سلطنت محمد شاه.. را نیز در مشهد

پهلوانی ایران باستان بستگی داشته است.... چنانکه میدان مرکز شهر را مدتها میدان دیوسفید می نامیدند و رزمگاه رستم و سهراب می دانستند...»^(۹)، از نظر دانش نیز مرکزیت می یابد و بار دیگر بر سر زبانها می افتد.

دانش یژوهان روی به آن دیار می نهند تا از خرمن فضل و دانش استاد خوشهها بچینند، و با توشه‌ای از حکمت به مسکن و ماوای خویش باز گردند...

سیر و سلوک

«ترک علاقه کنید تا به نیروانا برسید»^{*} قدرت اراده و تمرکز فکر سرچشمه نیروهای خلاقه انسانی است، تا به مصداق آیه شریفه: «نفخت فیہ من روحی» (حجر/۲۹) از روح خدایی که در هر آدمی به امانت گذاشته شده است بهره‌ها یابد»^(۱۰)

حکیم سبزواری از راه سیر و سلوک اسلامی چه ریاضتها کشید و چه رنجا برد. از گوشه و کنار زندگی او داستانها گویند که هنوز بر سر زبانهای اهل دل است. اینک نمونه‌هایی از آن داستانها باز گو می شود.

در اواخر سلطنت فتحعلی شاه به سفر حج رفت و سه سال به درازا کشید، در بازگشت

هرگز از کسی چیزی نمی خواست و قبول نمی کرد».

«گویند اسرار در آغاز جوانی در حوزه علمی اصفهان سرگرم تحصیل بود، نامه‌های خویشاوندان و آشنایان و دوستان که می رسید هیچ یک را نمی خواند تا مبادا خبر مشغول کننده‌ای جولان اندیشه را از دریافت دانش باز دارد. همه پاکتها و نامه‌های رسیده را در زیر فرش می گذاشت، پس از پایان تحصیل که آهنگ بازگشت کرد، نامه‌ها و پاکتها را از زیر فرش حجره بیرون کشید و خواند. در یکی از نامه‌ها خبروفات یکی از عزیزانش بود در نامه دیگر مژده و خبر خوش عروسی یکی از خویشاوندانش نوشته شده بود...»

پس از خواندن آنها، شکر یزدان کرد که در هنگامه تحصیل از همه دلبستگیهارست و به درس پرداخت و اگر نه از خبر وفات یا ناگواری [مربوط به] آشنایی چنان پریشان احوال می گشت که تا مدتی از تحصیل باز می ماند»^(۱۱)

سرانجام به خراسان برگشت و به آموزش حکمت پرداخت... و پس از ملا صدرا او بزرگترین مدرس فلسفه اسلامی به شمار می رود.

«... پس حوزه بحث و تدریس حکمت اشراق و مشاء را در سبزواری تأسیس کرد و آوازه اش در سراسر ایران و عراق و افغانستان و هند پیچید. و مشتاقان از هر سر به سبزواری آمدند تا از دانش آخترین حکیم اسلامی بهره برند»^(۱۲).

بنابر این شهر سبزواری، علاوه بر آن که از دید حماسی: «... با بسیاری از داستانها

* گوتاما بودا، رهبر بوداییان جهان. وی به پیروان خود آموزش می داد و عقیده داشت که روح انسانی با تلاش خود می تواند به سرحد کمال برسد و آدمی را به عالیترین مقام روحانیت که همان مقام انسان کامل است برساند. بودا، نابود ساختن هوای نفس را یگانه راه نجات می داند. اگر آدمی بتواند میله‌ها و خواهشهای پست را در خود بکشد خواهد توانست به «نیروانا» که مرحله کمال محض است برسد. [تاریخ تمدن و فرهنگ] سال دوم فرهنگ و ادب، ص ۵۱.

از این سفر به کرمان رفت.

اسرار در کرمان (۱۱)

چنانکه پیشتر یاد شد، حاج ملاهادی به طور ناشناس به کرمان رفت و وارد مدرسه خاندان قلی بیک شد، از متولی مدرسه حجره خواست، او پرسید آیا طلبه هستی؟ در پاسخ گفت: نه!

متولی گفت: «ما حجره به طلبه می‌دهیم، بجز دانش‌پژوه را در اینجا راهی نیست.» اسرار، خدمتگزار و دربان مدرسه را راضی کرد تا در گوشه‌ای از حجره وی زندگانی کند به شرطی که در کارهای طلاب [و نظافت] با او همکاری کند!

حکیم در اوقات بیکاری در گوشه‌ای می‌نشست و به بحث و انتقادهای و درسهایی استادان گوش می‌داد. گاه می‌دید بعضی از طلبه‌ها شعرهای منظومه وی را درست معنی نمی‌کنند از معانی دقیق فلسفی، و منطقی بیتها خیلی دور می‌شوند! ورنج می‌برد ولی در بحث وارد نمی‌شد... حدود چهار سال در آن مدرسه، فرمانبر طلبه‌ها بود و زیر دست خدمتگزار آنجا کار کرد. او را به نام «آقاهادی» صدا می‌زدند.

پس از هشت ماه که به مدرسه وارد شده بود دربان، دخترش را به عقد ازدواج وی درآورد و خداوند دو فرزند به این خانواده عطا کرد.

گویند: حاج جواد شیرازی* در زمان مسافرت حاج ملاهادی، امام جمعه کرمان بود. او مجلس درسی داشت و منظومه سبزواری را درس می‌گفت. روزی حکیم برای اجرای دستور خادم، از مدرسه بیرون رفت و در راه، گزارش به مسجد جامع افتاد.

در همین وقت شرح منظومه سبزواری - بحث می‌شد و امام جمعه سخت در این باره حرف می‌زد، اما متأسفانه بیرون از منظومه و نادرست بود.

حکیم کار مربوط به خادم مدرسه را انجام داد و دوباره خود را بسرعت به محضر درس حاج سید جواد رسانید. و در آخر جلسه درس که دانش‌پژوهان پراکنده شدند، امام جمعه سوار بر الاغ، به خانه‌اش می‌رفت، حکیم نیز وی را همراهی می‌کرد، در جلو منزلش امام جمعه از خر پیاده شد تا وارد منزلش شود، سبزواری وقتی او را تنها دید، گفت: عرضی دارم. امام جمعه اظهار خستگی و کسالت کرد و پاسخ داد اگر کاری دارید اینجا جایش نیست.

حکیم سبزواری ادامه داد: «به یاری شما نیاز ندارم، استادی و تدریس شما مورد پسند خاطر من نشد هرگاه گوش فرادهید، مقصود نظر صاحب شرح منظومه را فراگیرید سودمند می‌شوید». بی‌درنگ آغاز به بحث فلسفه آن کرد و چنان که شایسته بود توضیح داد، آن‌گاه بی‌درنگ در پی کار خود رفت!

امام جمعه از بیان حکیمانه آن زنده‌پوش گمنام در اندیشه فرورفت، از آن طرف

* «... مرحوم آقا سید جواد امام جمعه، شغلای تاپناک در محیط مقدس عرفانی و ادبی و آزادی خواهی کرمان بود. همین محیط گرم و جذاب بود که فیلسوف بزرگ حاج ملاهادی را متکراً به کرمان کشانید و در مدرسه معصومیه به نام «آقا هادی» و به عنوان جارو کشی به ریاضت واداشت و در عین حال درس امام جمعه را بررسی و درک نمود...» (شرح حال امام جمعه کرمان، دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی کرمانی).

- ۲- منطق از کتابهایی از قبیل: شمسیه، شرح مطالع.
- ۳- ریاضیات مشتمل بر هندسه اقلیدس ونجوم.
- ۴- مبانی فقه.
- ۵- علم کلام از کتابهای هدایه میبیدی وتجرید نصیرالدین طوسی با حواشی ملاعلی قوشجی، شوارق ملاعبدالرزاق لاهیجی، داماد ملاصدرا، را خوانده وفهمیده باشند.»
- سپس طی امتحانی به جلسه درس حاجی وارد می شدند.

شماره‌ی از شاگردان اسرار

- ۱- آخوند ملامحمد، فرزند آن بزرگوار، وی از آغاز تدریس پدر تا آخر عمرش به طور مرتب در حوزه درس وی شرکت می کرد.

در دوره زندگی پدر تدریس می کرد و شرحی بر منظومه نوشت. این شرح مورد تأیید شخص حکیم قرار گرفت: «لولا التفصیل لکان شرح محمد حسناً». دو سال پس از مرگ پدر، او نیز دار فانی را وداع گفت...

- ۲- حاجی میرزا حسین سبزواری، وی نیز از شاگردان بنام آن بزرگوار بود. از آثار او ار حوزه حکمیه است که با این بیت آغاز می شود:

وبعد یا سلاک نهج المعرفة
لاعلم فی العلوم مثل الفلسفة

* ار جوزه از وزنهای شعری است که رجز نیز خوانده می شود، زیرا از این وزن برای سرودن شعرهای حماسی و رجز خوانی استفاده می شده است.

حکیم اسرار بسرعت خود را به حجره رسانید و پدر زن خود را از سفر فوری به خراسان آگاه کرد. وبلافاصله زن و دو فرزندش را برداشت و روانه خراسان شد. امام جمعه سرانجام دانست که او، شخص اسرار بوده است و فردا سراغش را گرفت، ولی دیگر دسترسی به او نبود و مرغ از قفس پریده بود.

حاج سیند جواد شیرازی، فرزند خود، میرزا حسین را برای تحصیل حکمت به درگاه اسرار روانه کرد و او توانست از محضر استاد بهره‌ها برد و سرانجام به درج و مراتب عالی معقول و منقول برسد. شمار زیادی از طلبه‌های کرمان، مازندران و دیگر شهرها روی به سبزواری آوردند و از دانش حکیم سبزواری بهره‌مند شدند.

شاگردان اسرار

ادوارد براون شاگردان حاج ملاهادی را هزار تن یاد کرده است: «... حاجی ملاهادی شاگردان بسیار داشت، اگرچه بعضی از آنها در وسط راه ماندند و نتوانستند تحصیلات خود را تمام کنند، ولی جمعا هزار نفر محصل در محضر او فارغ التحصیل شدند».

وی اضافه می کند که مدت آموزش در محضر حکیم هفت سال بود. پس از هفت سال بایستی طلبه‌های دیگر جانشین طلبه‌های پیشین شوند.

«حاجی، هر کسی را به شاگردی خود نمی پذیرفت، کسانی که می خواستند نزد او تحصیل کنند، باید:

- ۱- صرف ونحو عربی ومعانی و بیان از کتابهای جامع المقدمات، سیوطی، مطول.

گشت و به سال ۱۳۴۸ هـ ق از سر این عالم درگذشت... آقامیرزا محمد امجد سبزواری را شنیدم طاب‌ثراه از اسباط حاجی وتلامیذ آن بزرگ به ليله دوازدهم رمضان هشتاد و شش. که افتخار به حافظ‌الصحه نیز شهرتی داشت و طبییی بلانظیر بود». (۱۵)

۱۰- آقاشیخ ابراهیم تهرانی: پس از اسرار، دکان عطاری داشت و در همانجا جلسه درس تشکیل می‌داد و درس می‌گفت. از شاگردان بنام وی: شیخ‌الرئیس ابوالحسن میرزای حیرت بود.

۱۱- ملامحمد کاظم فرزند آخوند ملامحمد رضا سبزواری، معروف به روغنی که شعر نیز می‌سرود و تخلص وی سر بود.
۱۲- میرزا عبدالکریم خبوشانی، بر کتاب لالی استادش شرح نوشت (ساکن قوچان).

۱۳- میرزا علی‌النفی صدرالعلمای سبزواری، وی نیز بر کتاب «شوارق» حاشیه نوشته است.

۱۴- حاج میرزا حسن حکیم، که علاوه بر شاگردی، داماد سرکار حاجی نیز بود.
۱۵- عبدالرحیم سبزواری فرزند علی‌اصغر موسوی، مؤلف شرح دعای الصباح.

۱۶- آخوند ملامحمد حسین، وی از استادان بدیع‌الزمان بشرویه بود.

۱۷- شیخ شهاب‌الدین محمد بن موسی عراقی البزجلی (حومه گرگان) متوفای ۱۳۱۳ هجری قمری....

۱۸- علی‌اصغر فرزند حسین سبزواری، نویسنده رساله ایفاظ‌النفس. (۱۶)

۱۹- السید عبدالله الموسوی الزنجانی (۱۲۶۲-۱۳۱۳).

۳- آقامیرزا حسین سبزواری (مقیم تهران): شهرت او به دانش ریاضی بوده است.

وی در مدرسه عبدالله خان، بازار بزازان تدریس می‌کرد. از شاگردان مشهور وی: آخوند هیدجی، و آقامیرزا ابراهیم ریاضی زنجانی بوده‌اند.

۴- شازده جناب، جد محمد هاشم میرزای افسر (۱۲): او در زمان حیات سرکار حاجی بعد از ظهرها جلسه درسی داشت و مقدمات حکمت (غرر‌الفرائد) را تدریس می‌کرده است.

۵- حاجی ملاعلی سمنانی، او نیز از بزرگان عصر خود بود. از شاگردان مشهور وی دو تن به نامهای: آقاشیخ محمد فانی سمنانی و آقاسید علی‌صدر العرفای صفا بوده‌اند.

۶- آقا سید احمد رضوی پیشاوری هندی، متخلص به ادیب (۱۲): او در سال ۱۲۸۷ به سبزواری آمد. دو سال در سبزواری در محضر درس حکیم حاضر می‌شد و پس از وی به مدرسه میرزا جعفر مشهد و سپس به تهران رفت... از آثار او: دیوان، رساله در بیان قضایای بدیهیه ادلیه با ترجمه اشارات به پارسی (ناتمام)، رساله دیوان ناصر (ناتمام) و حواشی بر تاریخ بیهقی.

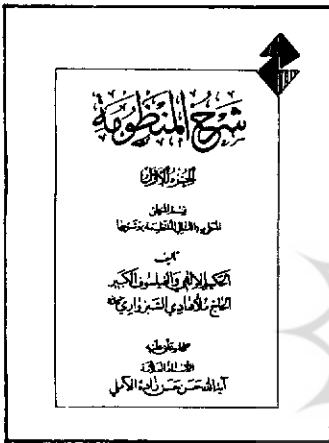
۷- شیخ محمد حسین برجیس: «از عجایب روزگار و نتیجه گردش لیل و نهار». (۱۴)

۸- آقا حسن بن ملازین‌العابدین: وی بسیار دانشمند و از نخبه‌های دوره خود بود.

۹- میرزا اسماعیل افتخار‌الحکمای طالقانی، «وی در سال ۱۲۸۶ هجری قمری به سبزواری آمد و بدان خاک پاک مقیم

اصلاحیه‌های بر منظومه نوشته و در مطبعه عصریه بغداد به زیور چاپ آراسته شده است. اکنون منظومه در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شود و دارای هفت مقصد است...

۲- شرح منظومه، این کتاب در سال ۱۲۶۱ هجری قمری به پایان رسیده است.



۳- منظومه در منطق یا لالی، این اثر نیز در سال ۱۲۶۱ هجری قمری سروده شده است.

۴- شرح لالی (لالی المنتظمه)، این کتاب پس از منظومه حکمت درباره منطق به نگارش درآمده است و با این بیت آغاز می‌شود:

نحمد، من علمنا، البیانا
و قارن الكتاب والمیزانا

استاد شیخ جعفر زاهدی آن را به فارسی ترجمه کرده و به نام «خود آموز منظومه» در مشهد منتشر شده است. استاد شهید مفتاح نیز شرحی بر قسمت منطق مرقوم فرموده‌اند.

۵- شرح دعای جوشن کبیر و دعای

۲۰- میرزا شمس‌الدین حکیم الهی لواسانی تهرانی، فرزند میرزا جعفر حکیم الهی اول، مردی فاضل و وارسته بود... شاگردان معروف حاج ملاهادی را شصت و پنج تن نام برده‌اند.

آثار حاج ملاهادی سبزواری
حکیم به زبانهای فارسی و عربی آثاری از خود به یادگار گذاشته است. این آثار همواره مورد استفاده دانشمندان بوده و هست. به همین سبب بعضی از آنها بارها چاپ و منتشر شده است.

نمونه‌های کوتاه از نثر فارسی سبزواری از آغاز «هدایة الطالبین»:

بسم الله الرحمن الرحيم
سپاس ایزدی را که آنجا که او موجود است هیچ موجودی را وجودی نیست و در مشهد شهودی که او مشهود است هیچ شاهدهی را نمودی نه... کره اثر در تأثیر از قدرت او مستعیر خورشید دلپذیر و در تنویر از مشکوة او مستنیر. لاحول و لاقوه الا بالله...

اینک به آثار حکیم اشاره می‌شود:
۱- منظومه در فلسفه یا غرر الفرائد، این کتاب در سال ۱۲۴۰ هجری قمری، یعنی وقتی که حکیم بیست و هشت سال داشته، تألیف کرده است. بیت آغازین آن به این شرح می‌باشد:

یا واهب العقل لك المحامد
الی جنابك انتهى المقاصد
شروح و حواشی متعدد بر آن نوشته شده است، از آن جمله: توسط استاد شهید مرتضی مطهری.
علامه سید هبة الدین شهرستانی،

پرسش و پاسخ که رباعی و شعرهایی در پند و اندرز دارد. دیوان حاج ملاهادی نیز بارها به چاپ رسیده از جمله: به وسیله میرکمالی، مدرسی چهاردهی و در سال ۱۳۱۶ محمدرضا دایی جواد چاپ و منتشر شده است.

۱۰- کتاب النبراس و اسرارالاساس، نویسنده در این اثر مطالب فقهی را با دلیلهای فلسفی و توجیههای عرفانی بیان کرده و در سال ۱۳۷۱ هجری قمری به طبع رسیده است.

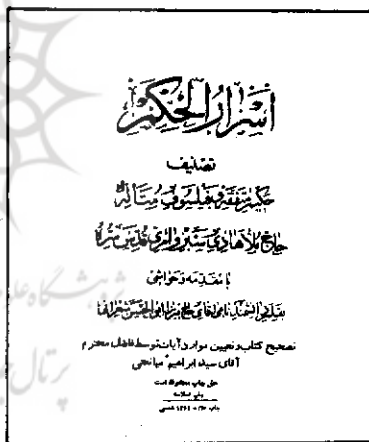
حاشیه بر کتابهای ملاصدرای شیرازی به شرح زیر

- ۱۱- حاشیه بر اسفار
- ۱۲- حاشیه بر مبدأ و معاد.
- ۱۳- حاشیه بر شواهد الربوبیه (وسیله استاد سیدجلال الدین آشتیانی با مقدمه مفصل و در ۱۳۴۶ چاپ شده است).
- ۱۴- حاشیه بر مفاتیح الغیب.
- ۱۵- شرح بر سیوطی (البهجة المرضیه)
- ۱۶- حاشیه بر شرح تجرید.
- ۱۷- راج افراح در دانش بدیع.
- ۱۸- مجموعه رسائل، شامل هفده رساله به زبانهای فارسی و عربی است و درباره

صبح، این کتاب معروف به شرح اسماء الحسنی است و در سال ۱۲۶۷ هجری قمری به نگارش درآمده و جدا جدا و با هم مکرر چاپ شده است.

۶- شرح مثنوی جلال الدین محمد بلخی، این اثر که در باره معضلات آن به شیوه فلسفی بحث کرده برای توضیح شعرهای مفلک مثنوی، بنا به خواهش شاهزاده سلطان مرادمیرزا به رشته تحریر درآمده و در سال ۱۲۸۵ هجری قمری چاپ شده است.

۷- اسرارالعباده، این کتاب درباره فروع دین است.



- ۸- اسرار الحکم، این کتاب درباره حکمت به فارسی در معارف مبدأ و معاد تألیف شده، دو جزء آن در یک جلد بارها چاپ شده است. این اثر با مقدمه و حواشی حاج میرزا حسن شعرانی و بار دیگر وسیله ح. م. فرزاد چاپ شده نخستین چاپ وسیله میرزا یوسف آشتیانی مستوفی الممالک در سال ۱۳۰۳ ه. ق بوده است.
- ۹- دیوان غزلهای اسرار، ساقی نامه و

کتاب اسرار الحکم را سبزواری به خواهش ناصر الدین شاه و برای او نوشت. مستوفی الممالک آن را به حلیه طبع در آورد و به رایگان بین اهل علم بخش کرد...
«ناصر الدین شاه از من خواست کتابی در آغاز و انجام مشتمل بر اسرار توحید تألیف کنم... بدانید که... بخل نوزیدم و چکیده دانش یکتا پرستی و علم اسماء و صفات الهی را به اندازه توانایی بشر در این کتاب نگاشتم...» (دیوان حاج ملاهادی، ص ۳۹)

ای به ره جستجو، نعره زنان دوست دوست
 گریه حرم ور به دیر کیست جز او، اوست اوست
 پرده ندارد، جمال، غیر صفات جلال
 نیست بر این رخ نقاب، نیست بر این مغز پوست
 جامه در آن گل از آن، نعره زنان بلبلان
 غنچه بپیچید به خود، خون به دلش تو بتوست
 دم چو فرورفت، هاست، هوست چو بیرون رود
 یعنی از او در همه هرنفسی‌های وهوست
 یار به کوی دل است، کوی چو سرگشته کوی
 بحر به جوی است وجوی این همه در جستجوست
 با همه پنهانیش، هست در اعیان، عیان
 با همه بی‌رنگیش در همه زورنگ و بوست
 یار در این انجمن، یوسف سیمین بدن
 آینه خانه جهان، او به همه روبروست
 پرده حجازی بساز، یابه عراقی نواز
 غیر یکی نیست راز مختلف از گفتگوست
 مخزن اسرار اوست، سرسویدای دل
 در پیش اسرار باز در بدر و کوبکونست» (۱۸)

شاه در منزل حکیم

«وقتی ناصرالدین شاه مرحوم در سفر
 اول به سبزواری رسیدند و به خانه آن مرحوم
 رفتند، و بر روی همان حصیر که در اتاق
 تدریس افتاده بود جلوس فرموده و خواهش
 کتابی در اصول دین به زبان فارسی
 نمودند. (شاه) از خانه که بیرون آمد،
 پیش خدمتی وارد (شد و اظهار داشت:) که
 شاه پانصد تومان فرستاده‌اند خدمت شما.
 اینک بار قاطری سر کوچه است. فرمود:
 داخل کوچه من ننماید. به حاجی
 عبدالوهاب بگویند بیاید ببرد مدرسه. نصف
 پول به طلاب مدرسه قسمت کند و نصف به
 فقرا بدهد....» (۱۹)

مسائل: عرفانی، فلسفی و اعتقادی است.
 این رسائل به کوشش استاد سیدجلال‌الدین
 آشتیانی در سال ۱۳۴۸ خورشیدی به
 مناسبت صدمین سال درگذشت حکیم چاپ
 شده است. رسائل عربی شامل هفده رساله
 می‌باشد.

مجموعه رسائل به زبانهای فارسی و
 عربی درباره پرسش و پاسخهایی است بین
 حاج ملاهادی و دانشمندانی چون: عارف
 بجنوردی، ملااسماعیل میان‌آبادی،
 ذوالفقارخان بسطامی، آقاسیدفاضل هندی،
 آقاسیدسمیع خلخالی، حاج محمد جعفر
 یزدی، میرزاابوالحسن، شیخ محمد ابراهیم
 واعظ تهرانی و شماری دیگر از علما و
 فضلاء آن روز.

این کتاب در سال ۱۲۷۴ هجری قمری
 نوشته شده است. اداره اوقاف خراسان این
 تألیف را به نام «مجموعه رسایل فیلسوف
 کبیر حاج ملاهادی سبزواری» در سال
 ۱۳۴۸ به چاپ رسانده است.

۱۹- ریحق در علم بدیع.

۲۰- مقیاس در مسائل فقهیه.

۲۱- محاکمات بر رد شیخیه.

شعر اسرار

«حاج ملاهادی شاعری عارف و فیلسوفی
 شاعر بود. در فلسفه اشراق و مشاء
 صاحب نظر بود. منظومه سبزواری، شامل
 فلسفه و منطق بسیار معتبر و مشهور
 است.» (۱۷)

به عنوان نمونه و برای آشنایی با
 شعرهای حکیمانه وی غزلی در ذیل نقل
 می‌شود:

دیدگاه پارهای از محققان و مورخان
رضاقلی خان هدایت درباره حکیم
سبزواری نوشته است:

«هو فخرالمحققین و قدوةالمتکلمین
الحاج میرزاهادی حفظالله تعالی والد ماجد
آن جناب از علمای عهد و صاحب مکنت
بوده، به مکه معظمه رفته و در مراجعت از
راه دریا به شیراز رحلت یافته، جناب مولانا
تا عشره کامله از عمر خود در سبزواری
میزیسته، به اصرار جناب عالم عابد
ملاحسین سبزواری که با والدش رفیق بوده
به مشهد مقدس رضوی رفته به تحصیل
کوشید. بعد از ریاضیات شرعی و تکمیل
فقه و اصول و کلام و حکمت به شوق اقتباس
حکمت اشراق به خدمت حکمای اصفهان
رفتند. بعد از مراجعت به خراسان به زیارت
مکه رفته به سبزواری برگشتند، تا این ایام که
۲۷۸ (۱۰۵۱ ق. است، بیست و هشت سال است
که در آنجا به تألیف و تصنیف و تدریس و
تحقیق علوم الهی مشغول و از عمر شریفش
شصت و سه سال رفته، شرح منظومه در
حکمت و نبراس از طهارت تا پایان حج. یا
متن منظوم، همچنین شرح جوشن کبیر و
دعای صباح و منظومه در منطق به قدر
سیصد بیت مرقوم فرموده‌اند».

در کتاب المآثر والاثر آمده است:

«وی در دوران این پادشاه (ناصرالدین
شاه قاجار) چنان است که ملاصدرای
شیرازی در عهد شاه عباس کبیر، هر حکیم
و متأله و عارف متصوف و متشرع که در عصر
ما هست انتسابش به آستان اوست...
حکمت و معقول را این مرد همان طور،
تأسیس کرد که شیخ مرتضی انصاری فقه و
اصول را».

ناصرالدین شاه در چند سفر خراسان در
مسیر راه مشهد به خانه حکیم هم رفت و در
سفری ناهار آبگوشت مهمان حکیم بود.
هنگام رفتن، شاه از حکیم ارمغانی خواست.
حاج ملاهادی دست در جیب کرد و مشتی
کشمش به شاه داد.

شاه قاجار کشمشها را به عنوان تبرک به
اندرون برد و دانههای کشمش به قیمتهای
گرانی دست بدمت می‌شد. در سفری دیگر
حکیم شاه را به ناهار دعوت کرد، در سفره
فقط دوغ بود و نان خشک و مقداری سبزی
تازه که بالطبع شاه نمی‌توانست بخورد!
حکیم با اشتها می‌خورد و شاه فقط دو سه
قاشق...

*قزوینی درباره او می‌گوید:

«هیچ کس اسباب قطبیت را مانند حاج
ملاهادی نداشت از علم حکمت و عرفان و
زهد بی‌پایان که از راه علم دخلی ننموده و
معاشش منحصر به اجاره ملک موروثی بود
و از سلمیت نزد عالم و عامل که اگر ادعا
می‌نمود «لخر الناس طراسجداله» و امتیاز
تاریخی او آن بود که با توفیر و تسهل
اسباب ریاست ترک هر گونه ریاستی نمود،
حتی پیشنمازی نکرد و به مهمانی نرفت و با
رؤسای بلدش، هم‌بزم نشد تا از آنان پیش
افتد و در صدرنشینی و سفره‌چینی و
مجموعه گذاردن و برداشتن و قلیان و دعا
کردن روضه‌خوان و دست‌بوسیدن عوام و
رعونتی ظاهر سازد. یک زندگانی ساده و
بی‌آلایش، بی‌خودنمایی که امتیاز برای
خود قائل نشد و هیچ استفاده از توجهات
کامله مرد به خودش ننمود و ثروتی
نیندوخت. اولادش را متجماً بار نیاورد

غزل دیگری از آن بزرگوار [حاج ملا هادی] دیده شد که شادروان محمد قزوینی در حق آن فرموده بود: هم ردیف غزلهای حافظ است و براستی که چنین بود. اما حالا باید از خود بپرسم در این صورت چرا اسرار درزمینه شعر و شاعری شهرت حافظ را پیدا نکرده است؟ شاید بتوان چنین جواب داد که اسرار به همان سبک و طرز حافظ و در همان مباحث حکمتی و عرفانی شعر گفته و همان راه را پیموده است، بدون آن که ابتکاری کرده باشد، ولی با این همه براستی که روح آدمی از خواندن غزلهای آن عارف بزرگ و حکیم عالی مقام طراوت می گیرد و معطر می گردد» (۲۳)

* کنت دو گوینو، وزیرمختار فرانسه در ایران که در سالهای ۱۲۷۱ تا ۱۲۷۴ هجری قمری کتابی در باره «مذهبها و فلسفهها در آسیای مرکزی» نوشته است، دیدگاهش را در باره حکیم چنین بیان می کند:

«جناب حاج ملا هادی سبزواری اکنون در سلک حیات و سنین عمرش تقریباً به هفتاد می رسد... این دانشمند یکی از فلاسفه عالی قدری است که معلوماتش بر شالوده محکمی قرار دارد... ایرانیان عموماً نسبت به او عزت و احترام فوق العاده دارند... شهرت... او به قدری عالمگیر شده که طلاب زیادی از کشورهای هندوستان و ترکیه و عربستان... به سبزواری روی آورده و در مدرس او مشغول تحصیل هستند... هر روز در ساعت معین، مانند «کانت» فیلسوف آلمانی، به مسجد می رود و شاگردان متعدد خود را درس می دهد...» (۲۴)

و آنها را عادت برعیتی داد... شاگردانش در اتخاذ مسالک برای خود و در انتخاب اقطاب آزاد بودند» (۲۰)

«حاج ملا هادی سبزواری... عالمی است عامل و حکیمی است کامل، از اعظام فلاسفه و حکمای اسلامی. اواخر قرن سیزدهم هجرت، که صدر المتألهین اسلام و قده متبحرین در حکمت و کلام [به شمار می رفت] و در احاطه حقایق حکمت بی نظیر و در استکشاف اسرار و دقائق فلسفه بی عدیل بود. اگر افلاطون عصرش بخوانیم روا، و اگر ارسطوی دهرش بگویم بجاست. و در عهد ناصرالدین شاه قاجار چنان بود که ملاصدرا در زمان شاه عباس کبیر. در فنون شعری نیز بسیار ماهر بود و خود را متخلص به اسرار می کرد...» (۲۱)

* عبدالحمید موسوی در باره حکیم می نویسد:

«حاج ملا هادی متخلص به اسرار را صاحب تألیفات رشیکه در قرن سیزدهم هجری قمری می دانند و مقام علمی... [فلاسفه دیگر] به پایه و مایه آن مرحوم نرسیده و ستارگانی در مقابل آفتاب درخشان سبزواری، مرحوم حاج ملا هادی محسوب می شوند، که عصر حاضر، عصر فلسفه استاد بزرگ حکمت اسلامی حاج ملا هادی سبزواری است» (۲۲)

* اقبال، اسرار را بزرگترین متفکر عصر اخیر ایران می داند و وی را نماینده گرایش فلسفه ایرانی به فلسفه اصیل افلاطونی قلمداد می کند.

* محمدعلی جمالزاده، در باره وی می گوید:

«... در همین اواخر در مجله وحید،

حاج ملاهادی دنباله فلسفه ملاصدرا را گرفته و عقاید ابن سینا را نیز کاملتر کرد و بهتر شرح و توضیح داده، گفتارش روشن و کمتر در پرده بیان شده است. وی روان‌شناسی ابن سینا را دنبال و تکمیل کرد.

بنا به نوشته علامه اقبال لاهوری: «... در ایران انتقال از نظام نو افلاطونی به نظام افلاطون یا فلسفه ملاهادی سبزواری به پایان رسید. زیرا این حکیم صریحاً از قبول نظریه فیضان سرباز زد و به مفهوم افلاطونی حق گرایید... فلسفه سبزواری... سخت با دین آمیخته است.» (۲۸)

سبک حاج ملاهادی در الهیات، همان سبک آخوند ملاعلی نوری و ملا اسماعیل استادان وی می‌باشد. اصول و مبانی اهل تصوف را نپذیرفته، در شرح منظومه مبحث وحدت وجود، بر مسلک عارفان در وجود مناقشه کرده و اطلاق مفهومی و خارجی را به طور مخلوط بیان داشته است.

حاجی سبزواری برجسته‌ترین چهره‌ای است که به سیرت و سنت فلسفی قرن نوزدهم رسیده است. (۲۹)

۱. انسان کامل

«گویند در تمام عمر در خانه حکیم سبزواری حیوانی ذبح نشد. در یکی از روزها ملا عبدالله خادم، چون در بازار گوشت نیافت. بجایش خروسی خرید و به خانه حکیم برد. اسرار گفت: چرا خروس گرفتید؟ وی گفت: در قصابیها گوشت خوب نبود. اسرار فرمود: خروس را به صاحبش رد کنید. من در خانه نمی‌خواهم جاننداری بی جان شود!

* ادوارد براون، خاورشناس مشهور انگلیسی، در کتاب خود به عنوان «یکسال در میان ایرانیان» می‌نویسد:

«... حاجی ملاهادی مردی بود بلند قامت و لاغر اندام، با قیافه‌ای جالب توجه، نطقی بلیغ و رسا، واز لحاظ اخلاقی مردی بود نجیب و خیلی متواضع... و گویا می‌کوشید که مصداق گفته ابوعلی سینا واقع شود که می‌گفت: «العارف هش و بش و بسام، و کیف لا و هو فرحان بالحق و بكل شیء» یعنی یک عارف باید با مردم بجوشد و خوش مشرب باشد و همواره تبسم نماید... زیرا عارف به ذات پاک حق و هستی واصل گردیده است.» (۲۵)

فلسفه حاج ملاهادی (۳۶)

حکیم سبزواری از پیروان فلسفه ملا صدرا، شیرازی و یکی از پژوهشگران معروف دیدگاه‌های اوست. طریقه وی در ریاضت، همان روش ملا صدرا، میرداماد و برخی دیگر از علمای و حکما و عرفای متشرع است.

در فلسفه ملا صدرا، مبانی عرفانی، مقام والایی دارد. ملاصدرا به عارفان ارادت ویژه‌ای ابراز داشته است. فلسفه وی سبک نوینی در عالم فلسفه است.، زیرا مزایای جمیع مشارب گوناگون فلسفی و حکمی را دارد و در کشور، طرفداران زیادی دارد.

«... وی [ملا صدرا، شیرازی] در حدیث و تفسیر استاد ماهر و در مسائل ذوقی و کشفی توغل در ربوبیات... در سلوک عصر خود و در حکمت مشاء صدر حکمای الهی و در حکمت ذوقی افضل حکمای اشراقی می‌باشد.» (۲۷)

تقریباً صد و بیست شعر عربی و فارسی، یک جزء از قرآن مجید با چند حدیث و روایت، شاهد تقریر بحثهای علمی او بود.» (۳۱)

محقق خراسانی در حوزه درس اسرار «... آخوند ملا محمد کاظم خراسانی... از طوس به سوی نجف [می‌رفت] تصمیم گرفت از فرصت استفاده کند و در، بین راه که کاروان در سبزواری درنگ می‌کند وی هم از محضر درس حکیم بزرگ اسلام بهره‌مند شود. از فردای آن روز... حاضر می‌شد... در جرگه شاگردان وارد نمی‌گشت... بر روی یکی از سکوه‌های مدرسه می‌نشست... و گوش می‌داد... ناچار چندی در سبزواری بماند و از آن شهر دانش و ذوق و حال بیرون نرفت [ولی کاروان ناچار بدون ملا محمد کاظم همان روز روانه شد] آخوند چند بار حکیم را ملاقات کرد و در حدود سه ماه در سبزواری بماند...

شاگردان... گرد حکیم را گرفتند... و در باره او گفتند: دو سه ماه است که این جوان هر روز در اینجا رفت و آمد دارد... و با کسی برخورد ندارد... آیا او تاکنون به نزد شما آمده است؟ لبخندی بر لبان عارف بزرگ نقش بست! همه خاموش شدند و به انتظار پاسخ استاد همه گوش گشتند.

اسرار گفت: نامش محمد کاظم است. از مشهد آمده و به نجف اشرف خواهد رفت. او را دیدم... در چشمانش برق نبوغ و در سیمایش آثار بزرگی خواندم. وی در آینده در علم و دانش نابغه خواهد شد. از پرتو او هزاران نفر به بزرگی خواهند رسید. از فرمانهای او سرنوشت ملتی تغییر خواهد یافت.

دختر پسر حکیم که عارفه بود گفت: آقا جان! نه این است که تمام موجودات به طفیل وجود انسان آفریده شده‌اند؟ شما در اشعارتان می‌فرمایید.

اختران پرتو مشکوه، دل انور، ما دل ما مظهر کل، کل همگی مظهر ما نه همین روی زمین را همه باب اللہیم نه فلک در، دو رانند به گرد سر، حکیم در پاسخ فرمود: ای فرزندان! «اگر انسانی یافت شود باید جان به قربانش کرد»! دختر باز از راه جدل گفت: شما که [گوشت] گوسفند می‌خورید همین سخن در آنجا هم می‌آید! حکیم فرمود: برای دیگران گشته می‌شود و ما هم به طفیل دیگران سبیلی چرب می‌نماییم...» (۳۲)

محضر درس اسرار

«حاج ملا هادی هنگام درس گفتن هیجان داشت، بسیار خوش بیان و گفتارش نمکین، دلربا و دلچسب بود... بنا بیان سحرانگیزی درس می‌گفت که به مصداق: «وان من البیان سحراً» بود. شنوندگان را از حال طبیعی بیرون می‌برد و شیفته سخنان بلند و شورانگیز خود می‌ساخت، در بین مستمعین گاه تازه واردهایی بی‌مایه بودند که در اثر سخنان حکیم، حالت جذب و بیخودی به آنها دست می‌داد، بی حال می‌افتادند!

سخنان اسرار گرم و مستانه بود، در نتیجه شور و ذوق هنگامی که درس می‌گفت به تدریج یک یا دو متر از جایگاهی که در آغاز درس قرار داشت ناخود آگاه تغییر مکان می‌داد و به پیش می‌رفت. روزانه

و از کی؟ و تا کی است؟ و چراست؟ و به چه غایت است و؟ اما آن که چیست؟ خوبی است که منع کند صاحبش را از خطا، و از آن جهت که علم دارد، به مثالب معاصی، و مناقب طاعات، پس امکان دارد از برای او معصیت و عدم طاعت، لیکن چون علم دارد به محاسن و منافع طاعات بجای آورد آنها را، و آن هیأت نوریه راسخ می شود در او، و مؤکد می شود رسوخ در انبیا و اولیا به تتابع وحی و الهام. و بعضی گفته اند که: عصمت، بودن شخص است به حیثیتی که ممتنع باشد که از او گناه سرزند، به سبب خاصیتی که در نفس قدسیه او است یا در بدن او، و این قول صحیح نیست: چه با امتناع، مستحق مدح نیست».

و اما این که در کیست؟ در انبیا، اوصیا و ملائکه، بنابر مذهب امامیه رضی الله عنهم. و اما آن که در چیست؟ در اعتقاد، در تبلیغ، در احکام و در افعال، پس جمیع امت متفقند بر وجوب عصمت در سه تایی اول، مگر بعضی از خوارج که بر انبیا تجویز کنند معصیت را و هر معصیت را کفر دانند. و بعضی از اهل سنت سهو در چیزی که متعلق به تبلیغ است و در احکام حلال و حرام جایز دانند. و در چهارم که افعال باشد در میان امت خلاف است که بعد از این بگوییم.

و اما آن که از چند است؟ از صفایر و کبایر، خواه به عمد، خواه به سهو و خواه بر سبیل خطای در تأویل.

و اما آن که از کی و تا کی است؟ همه عمر، چه پیش از بعثت و چه بعد از بعثت و بسیاری از اهل سنت مخصوص دانسته اند وجوب عصمت را به ما بعد بعثت. و اما آن که چراست و به چه دلیل است و از

دانش پژوهان با دهانی باز و چشمانی حیرت زده به سخنان اسرار گوش دادند. استاد که خاموش شد چشمهای آنان با نگاه آمیخته به حسد و تعجب و بعضی از آنان با دیده ستایش و احترام به سوی آن جوان خیره شد. ولی او پس از پایان درس، از مدرسه بیرون رفته بود. از آن به بعد دیگر کسی او را... در شهر سبزوار ندید!

ولی می دانیم... که [محقق ملامحمد کاظم خراسانی] بعدها از استادان بنام فقه و اصول شد و از بنیاد گذاران بنام مشروطیت ایران گشت و از بزرگان مراجع تقلید مذهب جعفری به شمار رفت و میلیونها نفر از شیعیان جهان پیرو آراء و نظریات او شدند. (۳۲)

حکیمان مشهور همدوره سبزواری

پس از صدر المتألهین آخوند ملا صدرا شیرازی و دو تن از شاگردانش به نامهای: ملامحسن فیض کاشانی و عبدالرزاق لاهیجی، دیگر حکیمی مشهور از کشور ما برخواست تا این که در قرن سیزدهم هجری قمری بار دیگر حاج ملاهادی سبزواری حوزه بحث و تدریس حکمت را در زادگاهش دایر کرد.

از حکیمان معروف دیگر همدوره وی آقا محمدرضا قمشهای (م ۱۳۰۶ هـ) عبدالله زنوزی (م ۱۲۵۷ هـ)، میرزا ابوالحسن جلوه (م ۱۳۱۴ هـ) و میرزا حسن کرمانشاهی (م ۱۳۳۶ هـ) بوده اند.

عقیده حکیم درباره امام و معصوم (۳۳)

«... و در آن چند سؤال است که چیست؟ و در کیست؟ و در چیست؟ و از چند

۲۸ ذی حجه ۱۲۸۹ هجری قمری سه ساعت به غروب مانده، (۳۶) مرغ روحش از قفس تن به آشیان قدس پرید. ملا محمد کاظم پسر آخوند ملا محمد رضای سبزواری متخلص به سر معروف به روغنی که از شاگردان حاجی بود در تاریخ فوت آن بزرگوار گوید:

اسرار چو از جهان بدر شد
از فرش به عرش ناله بدر شد
تاریخ وفاتش ار بپرسند

گویم «که نمرد زنده تر شد» (سال ۱۲۸۹) جسد آن بزرگوار را در بیرون دروازه سبزواری، که معروف به دروازه نیشابور، ویر سرراه زوار است به خاک سپردند.

یادداشتها:

- ۱- بنیاد حکمت سبزواری، ایزوتسو، برگردان سید جلال الدین مجتبی، دانشگاه تهران، چاپ دوم، پیشگفتار مهدی محقق، ص ۴.
- ۲- ریحانة الادب، محمدعلی مدرس تبریزی، ص ۱۵۵.
- ۳- آثار باستانی خراسانی، عبدالحمید مولوی، ج ۱، ص ۴۲۳.
- ۴- تاریخ حکما و عرفا متأخرین صدرالمتألهین، منوچهر صدوقی سها، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۹، ص ۱۱۱.
- ۵- شرح حال در پایان حاشیه هیدجی بر شرح منظومه سبزواری، ص ۴۲۱-۴۲۵، به نقل از اسرار الحکم، ص ۱۸.
- ۶- دیوان حاج ملاهادی سبزواری به ضمیمه شرح حال و آثار مؤلف، مرتضی مدرس چهاردهی، انتشارات محمودی، مقدمه، ص ۵.
- ۷- ریحانة الادب، ص ۱۵۰.
- ۸- دایرة المعارف مصاحب، ملاهادی، ص ۱۲۵۷.
- ۹- ۱۰- ۱۱- دیوان حاج ملاهادی سبزواری، ص ۷.
- ۱۲- ۱۳- ۱۴- تاریخ حکما و عرفا، ص ۱۲۱ تا ۱۲۳.

جهت چه حکمت است؟ تحقیق شود:
تحقیق عرشی: حق، مذهب امامیه است که وجوب عصمت باشد از کبایر و صفایر، عمداً و سهواً، پیش از بعثت و بعد از بعثت، و در همه امور مذکوره اربعه. چه عصمت به این نحو، مدخلیت بیشتر دارد در لطف که واجب است و از غیب است در طباع و مردم اطوع و اقبل می شوند، اوامر و نواهی نبی (ص) را، و انسان کامل به این نحو اگر چه نادر است لیکن امکان دارد. و خداوند جلالت عظمته تام القدرت و عظیم اللطف است و بسط وجودش به ایجاد ممکن اشرف بخل (ضنت) نورزیده است.»

آخرین کلمات حکیم

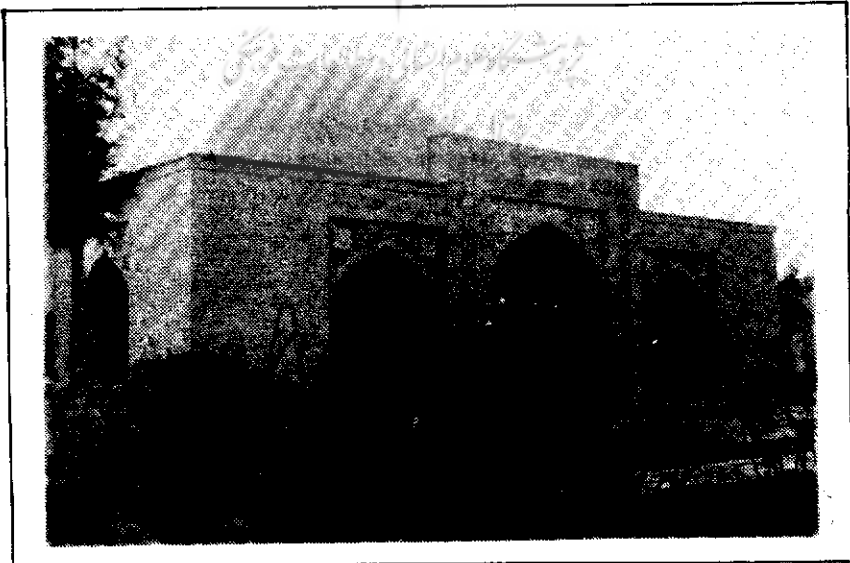
یکی از شاگردان اسرار، به نام حکیم افتخار طالقانی (م ۱۳۴۵ هـ) گفته است: «حاج ملاهادی سبزواری نزدیک موت خود در خانه درس می گفت [آنروز] در آخر درس فرمود: «تجلی واحد، متجلی له واحد، تا کمی بگویم، سرم دام دام گرفت. من کانت آخر کلمنة لاله الا الله وجبت له الجنة» و حالت سبات به او روی آورد.» (۳۴)

حالت سبات شبیه به خواب است که تمام اعضای بدن بی حس می شوند. جوارح حرکتی ندارد و درست مانند شخصی که به خواب رفته است، در حالت خواب بسر می برد.

سرانجام این مرد بزرگ، در زادگاهش، سبزواری پس از هفتاد و هشت سال یعنی در سال ۱۲۸۹ هجری قمری بر اثر سگته به سرای جاوید شتافت. (۳۵)

صنیع الدوله در «مطلع الشمس» شرحی از زبان نزدیکانش چنین می نویسد: «در روز

- ۱۵- معجم المؤلفی الشیعه، علی فاضل قاینی (زدفیهای: ۵، ۱۱ و ۱۸)، ص ۲۰۹.
- ۱۶- تاریخ حکما و عرفا، ص ۱۲۰ تا ۱۲۸.
- ۱۷- مجموعه اطلاعات عمومی، عبدالحسین سعیدیان، انتشارات شرق، چاپ هفتم، ۱۳۶۲، تهران، شرح حال حاج ملا هادی.
- ۱۸- دیوان حاج ملاهادی، ص ۱۹ و ۲۵. اسرار الحکم، ص ۲۰.
- ۱۹- بنیاد حکمت سبزواری، ص ۵۰.
- ۲۰- مجله ارمغان، شماره‌های ۵ و ۶، سال ۱۳۳۶.
- ۲۱- دیوان حاج ملا هادی، شرح حال، ص ۳۰.
- ۲۲- آثار باستانی خراسان، ص ۴۲۰.
- ۲۳- دیوان حاج ملاهادی، ص ۳۱.
- ۲۴- بنیاد حکمت سبزواری، ص ۸۴ تا ۸۷.
- ۲۵- همان مأخذ، ص ۴۱.
- ۲۶- برای آشنایی با فلسفه حاج ملاهادی رجوع شود به:
- الف- بنیاد حکمت سبزواری چاپ دوم.
- ب- مجموعه رسائل فیلسوف کبیر حاج ملاهادی سبزواری، استاد سید جلال الدین آشتیانی.
- ج- الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، (ص ۱۴۳) محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی
- با حواشی حکیم سبزواری و تعلیق و تصحیح استاد آشتیانی، انتشارات دانشگاه مشهد، چاپ دوم.
- ۲۷- مجموعه وسائل، ص ۳۷.
- ۲۸- بنیاد حکمت سبزواری، ص چهل و هفت.
- ۲۹- همان اثر، صفحه پنجاه و چهار.
- ۳۰- دیوان حاج ملاهادی، ص ۱۶.
- ۳۱- تاریخ روابط ایران و عراق، فقیهان مذهب جعفری، انتشارات فروغی، تهران، فصل فقه.
- ۳۲- تاریخ علمای خراسان، مسیرزا عبدالرحمن مدرس خراسانی، به کوشش ساعدی. مشهد، تاریخ فوت حاج ملا هادی بیست و دوم ذی الحجه.
- ۳۳- هدایت الطالبین، حاج ملا هادی، به تصحیح استاد سید جلال الدین آشتیانی مشهد، ص ۴۱.
- امامت و تشیع، سید علی اکبر محب الاسلام، چاپ بهمن، ۱۳۶۶، تهران ص ۸۶.
- ۳۴- دیوان حاج ملاهادی، ص ۳۲.
- ۳۵- درسال فوت اسرار اندکی اختلاف وجود دارد. رجوع کنید به مجله دانشکده الهیات، شماره یکم.
- ۳۶- دیوان حاج ملاهادی سبزواری، به تصحیح سید محمدرضا دایی جواد، انتشارات ثقفی، اصفهان، ص ۲۶.



آرامگاه حاجملاهادی سبزواری